

فلسفه‌ی ملاصدرا و نظریه‌ی معنا؛ کاوشی معناشناختی در برخی دلایل نظریه‌ی وجود ذهنی

رضا رضازاده^۱

کاظم موسی خانی^۲

چکیده

از آنجا که زبان، اندیشه و واقعیت در ارتباط نزدیک باهم قرار دارند، هرگونه حکمی که در حیطه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی صادر شود، بازتاب و پیامدی نیز در فلسفه‌ی زبان دارد. در این مقاله کوشش کرده‌ایم تا از راه بررسی مبانی و لوازم فلسفه‌ی زبانی برخی از ادله‌ی وجود ذهنی ملاصدرا، نظریه‌ی او را درباره‌ی معنا استخراج کنیم. به نظر می‌رسد که نظریه‌ی معنای ملاصدرا قرابت زیادی با نظریات تصویری معنا دارد؛ چون مطابق پیش‌فرض‌های ملاصدرا در ادله‌ی وجود ذهنی، معنای یک گزاره، همان تصوّر یا تصدیقی است که گزاره بر آن دلالت دارد؛ معنا، موجودی ذهنی است؛ الفاظ برای معانی وضع شده‌اند؛ زبان، تصویرِ عالم واقع است.

واژگان کلیدی: ذهنی، فلسفه‌ی زبان، نظریه‌ی معنا، ملاصدرا.

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۴ ؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۳

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه ایلام

۲. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه ایلام، kazimosakhany@yahoo.com

۱. طرح مسئله

رابطه زبان با معنی، رابطه زبان با معرفت و رابطه زبان با واقع سه مسئله اساسی است که پیوسته در فلسفه زبان مطرح شده است. در فلسفه پیشینیان شاید کمتر بتوان صورت دقیقی برای این گونه مسائل یافت. با این حال، این به معنی فقدان طرح ضمنی یا پاسخی هرچند اجمالی بدین مسائل در فلسفه پیشینیان نیست.

از آنجا که زبان، اندیشه و واقعیت در ارتباط نزدیکی با هم قرار دارند، هر گونه حکمی که در حیطه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی صادر شود، بازتاب و پیامدی نیز در فلسفه زبان دارد. حال، این احکام ممکن است به طور ضمنی و به نحو پیش فرض اخذ شده باشد، یا به عنوان لوازم و توالی احکام صادره در حیطه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، بتوان آن‌ها را استخراج کرد.

در این جستار پس از بیان اجمالی نظریه‌های موجود در باب معنا، خواهیم کوشید نظریه ملاصدرا را در این باب به دست بیاوریم. برای این کار مبحث وجود ذهنی و ادله آن را برگزیده‌ایم؛ زیرا وجود ذهنی را می‌توان به مثابه پلی بین زبان و عالم واقع در نظر آورد و فرض ما بر آن است که در مبحث وجود ذهنی احکامی در حوزه فلسفه زبان وجود دارد که به طور ضمنی اخذ شده است.

۲. پیشینه طرح مسئله

در حوزه فلسفه اسلامی، مطالعه‌ای که با این زاویه سراغ متون فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه رفته باشد، بسیار نادر است. با این حال، به برخی موارد که هرچند به طور مستقیم به این حیطه ربط ندارد، اما متضمن اشارات مفیدی است، باید اشاره کرد. از جمله این موارد دو مقاله از آقای علوی است. علوی در مقاله‌ای به بررسی ساختار فلسفه زبان مولانا پرداخته است و فلسفه زبان مولانا را با استناد به اشعار وی به دست داده است. (علوی، ۱۳۸۷-۱۳۸۶). هم‌چنین در مقاله دیگر به فلسفه زبان از نگاه ملا هادی سبزواری پرداخته است. در این مقاله وی با تکیه بر مبانی کلی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی حکیم سبزواری درصدد به دست دادن فلسفه زبان از منظر وی برآمده است. (علوی، ۱۳۸۸-۱۳۸۷).

حسین واله در کتابی، با توجه به عرضه دیدگاه ویتگنشتاین متقدم به حوزه علوم عقلی اسلامی، کوشیده است مبانی و پیش فرض های مسلمانان در حیطه فلسفه زبان را به دست دهد (واله، ۱۳۸۲). وی با تحقیق و بررسی بسیاری از منابع حوزه علوم عقلی اسلامی، شامل علم اصول، منطق و فلسفه، درصدد ارائه مبانی فلسفه زبانی در حوزه مذکور برآمده است. با این حال، گسترده‌گی موضوع این کتاب که تمام حوزه علوم عقلی اسلامی را دربرمی گیرد، باعث شده که این اثر نتواند به طور موثکافانه در مباحث تدقیق کند. بنابراین، جستار حاضر با درک این مهم، به طور جزئی بر مبحث وجود ذهنی و برخی ادله آن نزد ملاصدرا متمرکز شده است تا روزنه‌ای بر این بحث بگشاید و شاید - ولو اندکی - به ژرفا برود.

۳. درنگی در نظریه‌های معنا

قبل از اینکه به بررسی مبانی فلسفه زبانی ملاصدرا پردازیم، به طور مختصر نظریه‌های فلسفه زبانی در باب معنا را به دست می‌دهیم تا مشخص کنیم که وی با کدام دسته از نظریات قرابت دارد.

در باب معنا نظریه‌های متافیزیکی فراوانی از فلاسفه در دست است. برخی فلاسفه معانی را هوئیاتی موجود می‌پندارند که یا حالاتی روان‌شناختی (تصورات) در قلمرو ذهن هستند (نظیر جان لاک و بارکلی) یا همان اشیاء خارجی هستند که مرجع عبارات زبانی هستند (مانند راسل و میل) یا موجوداتی انتزاعی و عینی هستند که در قلمرو دیگری غیر از ذهن و عالم خارج موجودند (دیدگاه فرگه ۱۸۴۸-۱۹۲۵). برخی دیگر التزام به وجود چنین هوئیاتی را ضروری نمی‌دانند و بیشتر بر جنبه کاربردی و ارتباطی زبان متمرکز می‌شوند. کواین (۱۹۰۸-۲۰۰۰) نه تنها هر نظریه‌ای را که در آن معانی به عنوان هوئیاتی موجود پذیرفته می‌شوند، رد می‌کند، بلکه مفاهیمی از قبیل هم‌معنایی و تمایز تحلیلی-ترکیبی و دیگر مفاهیمی را که نیازمند پیش فرض گرفتن معانی به عنوان هوئیاتی موجودند، نیز انکار می‌کند. (Lepore, 2006, 325; Baldwin, 1997, 146-150)

به طور کلی نظریه‌های معنا را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: دسته اول نظریه ارجاعی (referential) است. جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳) مشهور به چنین دیدگاهی است. از نگاه وی همه کلمات و عبارات زبانی یا نام هستند یا اجزای یک نام. وی نام را به

معنای وسیعی به کار می‌برد که بر اساس آن مفاهیمی چون علی، مرد، زن، سفید و غیره به یک اندازه نام هستند. از منظر میل نام‌ها همواره نام چیزی هستند که آن چیز معنای آن‌ها را تشکیل می‌دهد. (Hornsby, 2006, 17-18)

بر اساس این نظریه معنای یک گزاره همان چیزی است که آن گزاره به آن ارجاع داده و یا در ارتباط با آن است. بدین ترتیب، به ازای هر گزاره معنادار یک چیز به عنوان مرجع و مدلول آن وجود دارد. این نظریه دارای دو صورت خام و بسیار خام است. در هر دو صورت، معناداری یک گزاره منوط به این است که به چیزی غیر از خود ارجاع دهد. البته در هر کدام از این دو صورت، معنا در وضعیت‌های متفاوتی با موقعیت مرجع قرار می‌گیرد. در صورت بسیار خام این نظریه، معنای یک گزاره همان چیزی است که آن گزاره به آن ارجاع می‌دهد. در صورت خام که اندکی پیچیده‌تر از صورت بسیار خام است، معنای یک گزاره را در رابطه میان گزاره و مرجع باید جستجو کرد؛ یعنی وابستگی مرجعی معنا را سازمان‌دهی می‌کند. مطابق نظریه مرجعی، کاربرد زبان برای سخن گفتن در مورد اشیاء است. (آلستون، ۱۳۸۰، ۲۵-۴۲).

دسته دوم نظریه انگاره‌ای یا تصویری (ideational) است. جان لاک (۱۶۹۰-۱۹۵۵) به عنوان مدافع شاخص این نظریه شناخته می‌شود. از نگاه لاک، معانی عبارات زبانی همان تصوّرات موجود در ذهن اند و آنچه رشته‌ای از علائم و اصوات را با معنا می‌کند، مطابقتشان با تصور، تصویر یا باوری است که در زمانی معین و به نحو بالفعل در ذهن افراد خاصی وجود دارد. (lycan, 2001, 78) از منظر وی کلمات نشانه‌های محسوسی برای این تصورات هستند و افراد به کمک چنین نشانه‌های محسوسی قادر به انتقال معانی و برقراری ارتباط با همدیگر می‌شوند (Hornsby, 2006, 9).

مطابق نظریه تصویری، معنای یک گزاره به وسیله انگاره‌هایی (تصوّرات) که آن گزاره تداعی می‌کند، اظهار می‌شود و آنچه به یک گزاره زبانی معنای خاص می‌دهد، این واقعیت است که آن گزاره به طور منظم و پیوسته در ارتباط زبانی به عنوان نشانه یک انگاره خاص به کار می‌رود. انگاره‌ها به وسیله تفکر در ذهن تحقق می‌یابند و دارای وجودی مستقل از زبان هستند. واژه‌ها برای این انگاره‌ها و به عنوان نشانه آن‌ها وضع می‌شوند. در واقع، هر گزاره‌ای که معنای متمایزی داشته باشد باید دارای انگاره‌ای باشد

که هرگاه آن گزاره در آن معنا به کار رفت، آن گزاره نشان‌دهنده وجود آن انگاره باشد. (آلستون، ۱۳۸۰، ۴۲-۴۶).

دسته سوم نظریه رفتاری (behavioral) است. کواین که منکر بسیاری از نظریه‌های سنتی است، با تأکید بر نظریه رفتاری، التزام نظریه‌های سنتی به پذیرش وجود معانی به عنوان هویت‌مندی موجود را امری بیهوده تلقی می‌کند. (Lepore, 2006, 325؛ استرول، ۱۳۸۳، ۳۱۷). نظریه رفتاری، معنای گزاره را با محرکی که باعث برانگیختن رفتار می‌شود و یا با پاسخ‌هایی که بر می‌انگیزد، به دست می‌دهد (آلستون، ۱۳۸۰، ۲۵). این نظریه همانند نظریه تصویری بر نقش زبان در ایجاد ارتباط توجه و تأکید دارد، با این تفاوت که بر جنبه‌های علنی و قابل رؤیت موقعیت ارتباطی متمرکز است. (آلستون، ۱۳۸۰، ۴۶).

نظریه‌های رفتاری که گاهی نظریه‌های کاربردی نیز خوانده می‌شوند، دیگر التزام وجودی به معانی ندارند. از نگاه ویتگنشتاین کلمات و جملات همانند مهره‌های یک بازی یا نشانه‌هایی هستند که برای انجام حرکت در کنش‌های اجتماعی قراردادی و قاعده‌مند به کار می‌روند. ازین منظر معنا دیگر شیئی انتزاعی نیست، بلکه معنا وابسته به نقش/کارکردی است که در رفتار اجتماعی انسان بازی می‌کند. در واقع، معنای یک عبارت، چیزی جز دانستن نقش و کارکرد اجتماعی آن در موقعیت‌های محاوره‌ای نیست (lycan, 2001, 89).

۴. دلایل اثباتی وجود ذهنی: واکاوی مبانی زبانی

پیشتر اشاره شد که در این جستار وجود ذهنی را چونان پلی بین زبان و عالم واقع یافته‌ایم و فرض ما بر آن است که در این مبحث احکامی در حوزه فلسفه زبان وجود دارد که به طور پنهان برگرفته شده‌است. بدین ترتیب، در اینجا شایسته است با توجه به هدفی که در نظر داریم به بررسی برخی از ادله وجود ذهنی ملاصدرا پردازیم.

ملاصدرا در *اسفار اربعه*، پس از ذکر دو مقدمه، وجود ذهنی را برای ماهیات نحوه‌ای از وجود غیر از این وجود خارجی دانسته‌است که نفس انسانی مبدع آن است. وی سه دلیل برای وجود ذهنی اقامه می‌کند که در این مقاله مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

شیوه کار بدین صورت خواهد بود که ابتدا صورت منطقی ادله مذکور را به دست می‌دهیم تا تمام مقدمات و پیش‌فرض‌های آن آشکار شود. سپس، در این مقدمات به واکاوی مبانی فلسفه زبانی ملاصدرا خواهیم پرداخت.

۴-۱. دلیل اول

استدلال اول مطابق بیان ملاصدرا چنین است:

ما معدوم خارجی و نیز معدوم ممتنع مانند شریک الباری، اجتماع نقیضین و جوهر فرد را به نحوی که در ذهن از سایر معدومات متمایز است، تصور می‌کنیم و تمایز معدوم صرف ضرورتاً امری ممتنع است؛ پس آن‌ها نحوه‌ای از وجود را دارند؛ و چون آن‌ها مطابق فرض در خارج موجود نیستند، پس در ذهن موجودند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲۶۸/۱).

بیان استدلال فوق که با مقدمات آشکار آن که به زبان طبیعی تقریر شده‌است، بدین صورت است که ما معدومات خارجی و ممتنعات را در ذهن خود به نحو متمایز از یکدیگر تصور می‌کنیم. از آنجا که تمایز معدوم مطلق بالضروره ممتنع است، پس باید نحوه‌ای از وجود برای معدومات خارجی باشد و چون آن‌ها مطابق فرض در خارج وجود ندارند، پس باید در ذهن وجود داشته باشند.

برای اینکه بتوانیم به فرضیات این استدلال، اعم از فرضیات آشکار و پنهان آن، دست یابیم، ابتدا می‌کوشیم شکل منطقی آن را به دست دهیم:

۱ (۱) همه معدومات خارجی به نحو متمایز از یکدیگر تصور می‌شوند. (مقدمه)

۲ (۲) هیچ معدوم مطلق به‌طور متمایز متصور نیست، بالضروره. (مقدمه)

۳ (۳) اگر چیزی معدوم مطلق نباشد نحوه‌ای از وجود را داراست. (مقدمه)

۴ (۴) اگر چیزی نحوه‌ای وجود داشته باشد، آن‌گاه آن چیز یا در خارج موجود است یا در

ذهن. (مقدمه)

۵ (۵) معدومات خارجی در خارج موجود نیستند. (مقدمه)

۶ (۶) هیچ معدوم خارجی، معدوم مطلق نیست. (۲، ۱ قیاس شکل دوم)

۷ (۷) معدومات خارجی نحوه‌ای از وجود را دارا هستند. (۳، ۶ وضع مقدم)

۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ (۸) معدومات خارجی یا در خارج وجود دارند یا در ذهن. (۴، ۷) وضع مقدم

۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ (۹) معدومات خارجی در ذهن وجود دارند. (۵، ۸) قیاس انفصالی

همان‌طور که پیداست نتیجه این استدلال مبتنی بر پنج مقدمه است که با تحلیل و بررسی آن‌ها می‌توان به مبانی زبانی استدلال پی برد. سیر کلی استدلال بدین صورت است که از زبان شروع می‌شود، یعنی مبدأ آن زبان است، سپس به معرفت می‌رسد و بر پایه آن به یک حکم وجودشناختی دست پیدا می‌کند. بدین شیوه که ما در زبان خود الفاظی نظیر «شریک الباری»، «اجتماع نقیضین» و «جوهر فرد» را استعمال می‌کنیم که مدلولی در عالم خارج برای آن‌ها وجود ندارد؛ اما معنای هر کدام از این مفاهیم نزد ما معلوم است و به نحو متمایزی تصور می‌شوند و از این که آن‌ها متعلق شناخت تصویری اند این نتیجه گرفته می‌شود که آن‌ها موجوداتی ذهنی هستند؛ زیرا بنا بر رأی ملاصدرا شناخت و معرفت اشیاء هوئیاتی در نفس پدید می‌آورد که از آن‌ها به «سایه معرفت» نیز می‌شود، تعبیر کرد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱/۲۶۴ و ۲۶۵).

مقدمه اول این استدلال، «همه معدومات خارجی به نحو متمایز از یکدیگر تصور می‌شوند»، یک حکم کلی در مورد الفاظی در زبان است که مطابقی در عالم خارج ندارند؛ یعنی سور کلی قضیه مذکور به مجموعه‌ای از الفاظ و کلمات ارجاع می‌دهد و نه به وجود خارجی یا ذهنی معدومات خارجی؛ زیرا آن‌ها اولاً مطابقی خارجی ندارند و ثانیاً هنوز وجود ذهنی برای آن‌ها اثبات نشده است، پس تنها وجود لفظی آن‌هاست که مورد حکم قرار گرفته است.

پیش‌فرضی که ملاصدرا در باب معنا دارد، در این مقدمه آشکار می‌شود. وی معنا را با «تصور» یکی می‌داند. زیرا از درک «معنای مفاهیم» به نحو متمایز، به «تصور کردن» آن‌ها به نحو متمایز تعبیر کرده است. و این همان حلقه اتصال است که ملاصدرا، دانسته یا نادانسته، از «زبان» به «معرفت» برقرار کرده است. زیرا معنا امری زبانی و تصور، امری معرفتی است که با واحد پنداشتن آن‌ها گذر از زبان به معرفت ممکن شده است و پس از آن، از معرفت به این حکم هستی‌شناختی منتقل شده است که آن‌ها هوئیاتی ذهنی هستند.

توجه به پاره‌ای از کاربردهای لفظ و معنا در کتب منطقی ملاصدرا، ما را به چپستی معنا و یکی بودن آن با تصور و تصدیق رهنمون می‌سازد، چنان‌که از عبارات زیر

می‌توان استنباط کرد:

منطق، ابزاری ادراکی است که به وسیله آن افکار را می‌سنجیم تا افکار صحیح و فاسد را بشناسیم؛ و فکر همان انتقال ذهن از صور اشیاء حاضر نزد آن که علم نامیده می‌شود به سوی صور مجهول است ... علم یا تصدیق است ... یا غیر آن است که تصور است ... پس بر علم منطق لازم است که کاسب تصور (معرف) و کاسب تصدیق (حجت) را بشناسد و به شناخت احوال اجزاء و مبادی و مراتب قوت و ضعف و صحت و فساد آن دو پردازد. هم‌چنین، بر علم منطق واجب است که به معانی مفرد و سپس معانی مرکب و مؤلف از آن‌ها به جهت تقدمشان و نیز به الفاظ از حیث دلالتشان بر معانی پردازد (ملاصدرا، ۱۳۶۲، ۳ و ۴).

از فقرة فوق به روشنی برمی‌آید که منطق، علم سنجش فکر است و فکر انتقال ذهن از صور حاضر نزد آن به یک مجهول است. صورت اشیاء نزد ذهن (همان علم) و به دو گونه تصور (صورت شیء بدون همراهی حکم) و تصدیق (تصور به همراه حکم) است. انتقال ذهن به دو طریق معرف (موصل به تصور) و حجت (موصل به تصدیق) انجام می‌پذیرد. منطق، به عنوان یک علم، به شناخت دو طریق فکر و احوال اجزاء و مبادی و مراتب آن دو می‌پردازد. بر همین اساس، منطق باید ابتدا به معانی مفرد و سپس معانی مرکب از آن‌ها پردازد و هم‌چنین الفاظ را نیز به خاطر دلالتشان بر معنا مورد بررسی قرار دهد.

با عطف توجه به مطالب پیش گفته، آنچه در کاربست ملاصدرا از معنا و لفظ حائز اهمیت است، تعبیر وی از تصور و تصدیق به «معانی مفرد» است. تصور به عنوان مفردات (معانی مفرد)، در قالب «حدود و رسوم»، و تصدیقات به عنوان مفردات (معانی مفرد) و در قالب «حجت» مورد بررسی منطق قرار می‌گیرد. این امر نشان‌دهنده آن است که برای ملاصدرا، معانی در واقع همان تصورات و تصدیقات هستند. پس تا اینجا مشخص می‌شود که ملاصدرا معانی را همان تصورات و تصدیقات می‌داند؛ اولاً به این دلیل که وی -همان‌طور که در دلیل اول نشان داده شد- این حکم را پیش فرض گرفته است، و ثانیاً پاره‌ای از کاربردهای ملاصدرا حاکی از این است که وی مانعی نمی‌بیند که به جای تصور و تصدیق از تعبیر «معانی مفرد» استفاده کند.

تا اینجای بحث دو حکم فلسفه‌زبانی به دست آورده‌ایم: اول این که معنا همان صورت و مفهوم ذهنی است که نفس انسانی پس از معرفت به چیزی آن را خلق و یا قبول می‌کند؛ توضیح آن که ملاصدرا نفس انسانی را مثال باری تعالی می‌داند و معتقد است که نفس پس از معرفت یافتن بر چیزی واجد صورتی از آن شیء می‌شود. اگر این صورت محسوس و یا محیل باشد، نفس مبدع آن است و اگر صورت عقلی باشد، نفس قابل آن است. در هر دو صورت، نفس واجد صورتی از معلوم خود می‌شود که به وجود ذهنی موجود است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱/۲۶۴ و ۲۶۵). بر این اساس حکم فلسفه‌زبانی دوم این خواهد بود که معنا امری «موجود» است؛ زیرا معنا همان تصوّرات و تصدیقات هستند و ادلّه وجود ذهنی به هدف اثبات وجود آن‌ها اقامه شده است. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد همین دو حکم کافی است تا بتوان ادعا کرد که نظریه‌معنای ملاصدرا با نظریه تصوّری معنا قرابت دارد.

مقدمه دوم این استدلال، یعنی «هیچ معدوم مطلقى به‌طور متمایز متصوّر نیست، بالضروره» را در واقع می‌توان عکس نقیض مخالف قاعده «کلّ معلوم فهو موجود» دانست. این قضیه یک حکم معرفت‌شناختی است؛ بدین مضمون که متعلّق شناخت بالضروره امری موجود است. (دینانی، ۱۳۷۲، ۵۴۸/۲). گفته شد که ملاصدرا معانی را همان تصوّرات و تصدیقات که معلومات ذهنی ما هستند، می‌داند. به عبارتی الفاظ بر همان تصوّر و تصدیق و یا معانی ذهنی دلالت دارند. بر این اساس، می‌توان لوازم فلسفه‌زبانی مقدمه دوم را به دست آورد. بدین ترتیب اگر به جای «معلوم»، «معنادار» قرار دهیم، حکم فلسفه‌زبانی این خواهد بود که «هر معناداری موجود است». عکس نقیض مخالف این حکم فلسفه‌زبانی، دقیقاً حکم فلسفه‌زبانی هم‌ارز با مقدمه دوم خواهد بود: «هیچ معدومی معنادار نیست.»؛ به بیانی دیگر معدوم، «لایخبر عنه» است.

مقدمه سوم، «اگر چیزی معدوم مطلق نباشد نحوه‌ای از وجود را داراست»، یک حکم بدیهی است. «عدم مطلق» در مقابل «وجود» است و با آن قابل جمع نیست. بنابراین بدیهی است که اگر چیزی معدوم مطلق نباشد در حیطة وجود قرار می‌گیرد. این مقدمه حکم زبانی دربر ندارد.

مقدمه چهارم، «اگر چیزی نحوه‌ای وجود داشته باشد، آن‌گاه آن چیز یا در خارج

موجود است یا در ذهن»، یک حکم وجودشناختی است. ملاصدرا وجود را دارای نشئات متعددی می‌داند: «وجود اشیاء یا خارجی (عینی) است یا ذهنی و یا لفظی است یا کتبی. دو مورد اول، وجود حقیقی و دو مورد اخیر، به خاطر اختلافشان بر حسب دوره‌های مختلف زمانی و ملل مختلف، وضعی است». (ملاصدرا، ۱۳۶۲، ۱۳). وجود حقیقی به دو گونه ذهنی و خارجی (عینی) است و اگر چیزی نحوه‌ای از وجود را داشته باشد، از این دو حالت خارج نیست که وجودش یا در ذهن است یا در خارج.

ملاصدرا در این استدلال وجود ذهنی را از قبل پیش فرض گرفته‌است؛ گویی در این استدلال در صدد اثبات وجود ذهنی به طور مطلق نیست، بلکه می‌خواهد وجود ذهنی را برای معدومات خارجی اثبات کند. اما اگر این استدلال در صدد اثبات وجود ذهنی به طور مطلق باشد، آشکارا یک مصادره به مطلوب است؛ مگر این که وجود ذهنی اخذ شده در مقدمات، نه یک حکم هستی‌شناسانه در باب معرفت، بلکه یک حکم هستی‌شناسانه در باب معنی باشد. به بیان دیگر، در صورتی که پیش فرض اخذ شده در مورد وجود ذهنی در مقدمات، یک حکم هستی‌شناسانه در باب معنی باشد، آن‌گاه دیگر استدلال، مصادره به مطلوب نخواهد بود؛ زیرا نتیجه استدلال که همان اثبات هستی ذهنی به عنوان «سایه معرفت» می‌باشد، یک حکم وجودشناختی درباره معرفت است و نه درباره معنی، آن‌گونه که در مقدمات اخذ شده‌است.

مقدمه پنجم، یعنی «معدومات خارجی در خارج موجود نیستند»، یک همان‌گویی است. این مقدمه نیز یک حکم درباره الفاظی از زبان است. این حکم بیان می‌کند که الفاظی در زبان استعمال می‌شود که مدلولی در عالم خارج برای آن‌ها وجود ندارد. اما آن‌ها با وجود این که در خارج معدوم‌اند، معنایی دارند، و از آنجا که اگر معدوم مطلق بودند معنایی نداشتند، پس باید نحوه‌ای از وجود داشته باشند که همان وجود ذهنی است.

یکی از مشکلاتی که بر سر راه نظریه مرجعی معنا قرار دارد، همین معدومات خارجی‌اند که معنادارند ولی مدلولی در عالم خارج ندارند؛ زیرا مطابق مفاد این نظریه، معنای یک لفظ در ارتباط با مصداق و مرجع آن در نظر گرفته می‌شود؛ در حالی که آن‌ها مصداق و مرجعی ندارند. با این حال، مشکل مذکور بر نظریه تصویری معنا خلی وارد

نمی‌کند.

۲-۴. دلیل دوم

محتوای استدلال دوم را بر اساس مقدماتش به این شکل می‌توان بیان کرد:

ما در مورد اشیایی احکام ایجابی و صادق صادر می‌کنیم که در خارج وجود ندارند و همین‌طور در مورد اشیایی که موجود هستند حکم صادر می‌کنیم؛ اما حکم تنها در مورد افراد موجود آن نیست، بلکه حکم شامل افراد محقق و مقدر آن نیز می‌شود. مانند این سخن که «هر عنقایی پرنده است» و یا «هر مثلثی سه زاویه‌اش مساوی دو قائمه است» و صدق حکم ایجابی مستلزم وجود موضوع آن است، همان‌گونه که غریزه انسانی آن را تصدیق می‌کند؛ و چون در این نوع حکم، وجود عینی موضوع کفایت نمی‌کند، پس دارای نحوه وجود دیگری است که همان وجود ذهنی است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۲۶۹/۱-۲۷۰).

گذشته از این توضیح، این استدلال را به دو شیوه می‌توان تقریر کرد: یکی بر اساس صدور حکم ثبوتی صادق در مورد اشیایی که وجود خارجی ندارند، و دیگری بر اساس صدور حکم ثبوتی صادق در مورد اشیایی که وجود خارجی دارند. با وجود این، چون حکم هم شامل افراد محقق و هم شامل افراد مقدر آن است، وجود خارجی برای حکم به آن بسنده نیست. در اولی، از عدم وجود خارجی آن‌ها به وجود ذهنی آن‌ها استدلال می‌شود و در دومی از کافی نبودن وجود خارجی آن‌ها به وجود ذهنی‌شان.

البته می‌توان بین این دو استدلال وجه جامعی یافت و استدلال واحدی ارائه کرد؛ اما این کار فایده چندانی نخواهد داشت؛ بلکه تقریر هر دو به‌طور جداگانه و بررسی مقدمات آن‌ها نکات بدیعی در اختیار می‌گذارد که در یاری رساندن به هدف این جستار مفید خواهد بود.

۲-۴-۱. تقریر اول

اینک تقریر اول به صورت منطقی:

(۱) در مورد اشیایی که وجود خارجی ندارند، حکم ایجابی صادق صادر می‌شود. (مقدمه)

(۲) اگر در مورد چیزی حکم ایجابی صادق صادر شود، آن‌گاه آن چیز موجود است.

(مقدمه)

- ۳۳) اگر چیزی موجود باشد، آن گاه آن چیز یا در خارج است یا در ذهن. (مقدمه)
- ۴) اشیا یی که در خارج وجود ندارند و حکم ایجابی صادق در مورد آنها صادر شود، در خارج موجود نیستند. (مقدمه)
- ۵) اشیا یی که در خارج وجود ندارند و حکم ایجابی صادق در مورد آنها صادر شود، موجود هستند. (۱ و ۲ وضع مقدم)
- ۶) اشیا یی که در خارج وجود ندارند و حکم ایجابی صادق در مورد آنها صادر شود، یا در خارج یا در ذهن موجود هستند. (۳ و ۵ قیاس شرطی)
- ۷) اشیا یی که در خارج وجود ندارند و حکم ایجابی صادق در مورد آنها صادر شود، در ذهن موجودند. (۴ و ۶ قیاس انفصالی)
- این استدلال بر چهار مقدمه استوار است. مقدمه‌های سوم و چهارم در استدلال اول نیز به کار رفته‌اند که توضیح آن گذشت. اکنون به بررسی دو مقدمه دیگر می‌پردازیم.
- در مقدمه اول، یعنی «درباره اشیا یی که وجود خارجی ندارند، حکم ایجابی صادق صادر می‌شود»، حکم در مورد اشیا یی زبانی است که در خارج مدلولی برای آنها وجود ندارد. این حکم را می‌توان قضیه‌ای جزئی دانست که مضمون آن بیانگر بعضی از الفاظ در زبان است که مدلولی در عالم خارج ندارد، اما موضوع قضایای صادق واقع می‌شوند. این حکم در مورد وجود خارجی معدومات خارجی نیست؛ زیرا چنین وجودی ندارند؛ هم چنین در مورد وجود ذهنی آنها نیست؛ زیرا هنوز برای آنها اثبات نشده است. پس این مقدمه درباره الفاظی در زبان سخن می‌گوید. بنابراین، در این استدلال نیز «وجود زبانی» مبدأ و مقدمه برای اثبات وجود ذهنی است.
- مقدمه دوم، یعنی «اگر در مورد چیزی حکم ایجابی صادق صادر شود آن گاه آن چیز موجود است»، یک قاعده منطقی است که به «قاعده فرعی» شهرت یافته است. بر اساس این قاعده، ثبوت یک محمول برای موضوع متضمن وجود آن موضوع است. یا به عبارتی، صدق قضیه موجب ثبوت موضوع را تضمین می‌کند. معادل زبانی این حکم به این صورت خواهد بود که معناداری هر گزاره متضمن وجود موضوع آن است. در واقع می‌توان گفت که زبان، قواعد منطقی حاکم بر ذهن را انعکاس می‌دهد و ذهن، خود

حاکمی از خارج است. بنابراین می‌توان گفت زبان با واسطه ذهن، تصویری از خارج به دست می‌دهد. با این وصف، ذکر این نکته لازم است که زبان از نظر ملاصدرا تابع وضع و قرارداد است. بدین ترتیب، زبان اگر هم تصویری از عالم واقع به دست دهد، آن تصویر مطابق وضع/قرارداد انسانی است. در اینجا برخلاف زبان، ذهن به نحو حقیقی و ذاتی تصویری از عالم خارج به دست می‌دهد که از نظر ماهیت مطابق با آن است.

۴-۲-۲. تقریر دوم

تقریر دوم را به این صورت می‌شود بیان کرد:

۱) در مورد اشیا‌یی که وجود خارجی دارند، اما حکم هم شامل افراد محقق و هم شامل افراد مقدر آن می‌باشد، حکم ایجابی صادق صادر می‌شود. (مقدمه)

۲) اگر در مورد چیزی حکم ایجابی صادق صادر شود، آن‌گاه آن چیز موجود است. (مقدمه)

۳) اگر چیزی موجود باشد، آن‌گاه آن چیز یا در خارج است یا در ذهن. (مقدمه)

۴) اشیا‌یی وجود دارند که در خارج وجود دارند و حکم ایجابی صادق در مورد آن‌ها صادر می‌شود، اما وجود خارجی برای آن‌ها کافی نیست. (مقدمه)

۵) اشیا‌یی که در خارج وجود دارند و حکم ایجابی صادق در مورد آن‌ها صادر می‌شود، اما حکم هم شامل افراد محقق و هم شامل افراد مقدر آن می‌باشد، موجود هستند. (۲ و ۱ وضع مقدم)

۶) اشیا‌یی که در خارج وجود ندارند و حکم ایجابی صادق در مورد آن‌ها صادر می‌شود، یا در خارج یا در ذهن موجود هستند. (۳ و ۵ قیاس شرطی)

۷) اشیا‌یی که در خارج وجود ندارند و حکم ایجابی صادق در مورد آن‌ها صادر می‌شود، در ذهن موجودند. (۴ و ۶ قیاس انفصالی)

تقریر دوم بر چهار مقدمه استوار است. دو مقدمه از این مقدمات، یعنی مقدمه دوم و سوم در استدلال‌های قبلی نیز اخذ شده‌اند که توضیحش گذشت؛ اما دو مقدمه دیگر، یعنی مقدمه اول و چهارم مختص به تقریر دوم استدلال اند که آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در این دو مقدمه سخن از موجوداتی رفته‌است که با این که در خارج موجودند، ولی حکم، تنها برای وجود خارجی موضوع، ثابت نیست، بلکه افراد مقدر موضوع را نیز شامل می‌شود. این امر که هم شامل افراد موجود و بالفعل موضوع می‌شود و هم شامل افراد مقدرالوجود آن، همان طبیعت موضوع یا کلی طبیعی آن است که موجودیت آن در خارج محل نزاع فلاسفه بوده‌است. آن گونه که از این استدلال برمی‌آید، ملاصدرا با مفروض انگاشتن این که وجود خارجی کلی طبیعی در ضمن افراد برای صدق حکم کافی نیست، درصدد اثبات وجود ذهنی برآمده‌است.

بدین ترتیب، نظریه معنای ملاصدرا هم در پی اثبات وجود ذهنی برای گزاره‌های بدون مدلول خارجی است و هم برای گزاره‌هایی که دارای مدلول خارجی‌اند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که بر اساس چنین نظریه‌ای هر گزاره معناداری، خواه دارای مصداق و مدلولی در عالم خارج باشد و خواه نباشد، دارای یک هویت ذهنی است که همان معنای گزاره است.

۳-۴. دلیل سوم

استدلال سوم بر اساس بیان ملاصدرا چنین است:

ما از اشیاء مختلف با تعینات شخصی یا فصلی آنها که در نوع یا جنس مشترکند، معنای واحدی را برمی‌گیریم که بر همه آن اشخاص منطبق است، تا آنجا که مجازیم آن معنای کلی انتزاع شده را بر همه آنها حمل کنیم. مثلاً جایز است که از اشخاص مختلف و متباین انسان، معنی واحدی را انتزاع کنیم که در آن مشترکند. این همان انسان مطلق است که بر کوچک و بزرگ حمل می‌شود. حیوان عامی که بر قاطر و الاغ حمل می‌شود و مجامع همه تعینات آنهاست، در حد ذاتش مجرد از عوارض و لواحق مادی آنهاست. این معنا در خارج به نحو واحد موجود نیست، وگرنه اَنصاف آن به امور متضاد که همان تعینات متباین و لوازم متنافی آنهاست لازم می‌آید. پس وجود آن در خارج به شرط کثرت است، درحالی که ما از حیث این که یک معنای واحد است، لحاظ کردیم. در این صورت، وجودش در خارج نیست، بلکه از این حیث، وجودش در عقل است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۲۶۹/۱-۲۷۰).

صورت‌بندی منطقی این استدلال را چنین می‌شود بیان کرد:

- (۱)۱ معنای واحد انتزاع شده از اشخاص مختلف بر همه آنها حمل می‌شود. (مقدمه)
- (۲)۲ اگر معنای واحد انتزاع شده از اشخاص مختلف بر همه آنها حمل شود، آن‌گاه موجود خواهد بود. (مقدمه)
- (۳)۳ اگر این معنای واحد از آن حیث که واحد است در خارج موجود باشد، آن‌گاه قابل حمل بر همه افراد نخواهد بود. (مقدمه)
- (۴)۴ اگر چیزی موجود باشد، آن‌گاه آن چیز یا در خارج است یا در ذهن. (مقدمه)
- ۱،۲ (۵) معنای واحد انتزاع شده از اشخاص مختلف موجود است. (۱ و ۲ وضع مقدم)
- ۱،۳ (۶) معنای واحد انتزاع شده از اشخاص مختلف در خارج موجود نیست. (۱ و ۳ رفع تالی)
- ۱،۲،۴ (۷) معنای واحد انتزاع شده از اشخاص مختلف یا در خارج است یا در ذهن. (وضع مقدم ۵ و ۴)
- ۱،۲،۳،۴ (۸) معنای واحد انتزاع شده از اشخاص مختلف در ذهن موجود است. (۶ و ۷ قیاس انفصالی)

این استدلال بر چهار مقدمه استوار است که مقدمه چهارم آن در استدلال‌های پیشین نیز مورد بررسی قرار گرفت. اما سه مقدمه دیگر، یعنی مقدمات اول، دوم و سوم، اختصاص به این استدلال دارند که شایسته بررسی بیشتر است.

قبل از هر چیز این نکته قابل توجه است که ملاصدرا از تصوّر کلی انتزاع شده از موجودات مختلف، به معنی تعبیر کرده است؛ یعنی در اینجا نیز برای ملاصدرا معنی همان تصوّر است. اما در مورد سه مقدمه مذکور، باید گفت که در آنها از معانی واحد انتزاع شده از اشخاص مختلف سخن رفته است که قابل حمل بر اشخاص مختلف هستند. از طرفی این معنا واحد است؛ بنابراین، چون وحدت دارد، موجود است و از طرفی حمل آن بر موجودات کثیر نیز مقتضی وجود متکثر آن است. حال این معنای واحد که دارای وجود است، نمی‌تواند در خارج نیز با همان وحدت موجود باشد؛ زیرا اگر بخواهد در خارج موجود واحدی باشد، قابلیت حمل خود بر موجودات کثیر را از دست خواهد داد. بنابراین، ضروری است که وجود واحد آن در موطن دیگری باشد که همان ذهن است. بر این اساس، می‌توان گفت که مطابق نظریه معنای ملاصدرا، معنا موجودی ذهنی است

که دارای وحدت نیز هست.

۵. نتیجه گیری

مبانی فلسفهٔ زبانی ملاصدرا را می توان براساس محتوای اندیشهٔ ملاصدرا و به خصوص پس از واکاوی برخی ادلهٔ وجود ذهنی و تحلیل و توضیح مقدمات آن‌ها، اجمالاً استنباط نمود. مطابق این برداشت:

معنای یک گزاره همان تصوّر یا تصدیقی است که گزاره بر آن دلالت دارد.

معنا، موجودی ذهنی است.

الفاظ برای معانی وضع شده‌اند.

زبان، تصویرِ عالم واقع است.

بر اساس این مبانی، چنین به نظر می‌رسد که نظریهٔ معنای ملاصدرا قرابت بسیاری با دسته نظریات تصوّری دارد.

منابع

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۲)، *قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی*، ج ۳، ج ۳، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- آلستون، ویلیام پ. (۱۳۸۰)، *فلسفه زبان*، ترجمه نادر جهانگیری، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- استرول، اورام (۱۳۸۳)، *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- علوی، احمد (۱۳۸۷)، «ساختار فلسفه زبان مولانا»، چشم‌انداز ایران، ش ۴۸، ص ۸۸-۹۴.
- (۱۳۸۸)، «فلسفه زبان از نگاه حکیم سبزواری»، چشم‌انداز ایران، ش ۵۴، ص ۱۰۱-۱۰۴.
- ملاصدرا (۱۹۸۱ م)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه*، ج ۹، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۱۳۶۲)، *اللمعات المشرقیة فی الفنون المنطقیة*، تصحیح مشکات‌الدینی، تهران: آگاه.
- واله، حسین (۱۳۸۲)، *متافیزیک و فلسفه زبان: ویتگنشتاین متقدم و علوم عقلی اسلامی*، تهران: گام نو.

Baldwin, T. J.R. (1997), *Meaning: Philosophical Theories*,
Concise encyclopedia of philosophy of language, Edited by Peter
V. Lamarque, BPC Wheaton's Ltd.

Hornsby, Jennifer and Guy Longworth (2006), *Reading philosophy
of Language: selected texts with interactive commentary*,
Blackwell publishing Ltd.

Lepore, Ernest and Kirk Ludwig (2006), "Ontology in the Theory of
Meaning", *International Journal of Philosophical Studies*, Vol.
14(3), 325-335.

Lycan, William. G. (2001), *Philosophy of language: A*

Contemporary Introduction, Rutledge, USA and Canada.